

وضعیت دیون و تعهدات مالی افزون بر ترکه در مذاهب اسلامی

فاطمه قدرتی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۲۶)

چکیده

یک سؤال مهم پس از وفات مورث مطرح است و آن اینکه اگر ترکه برای ادای دیون و تعهدات متوفا کافی نباشد، آیا دیون و تعهدات ساقط می‌شوند یا همچنان قابلیت مطالبه دارند و می‌توان از عایدات منفصله‌ای که ترکه در آینده خواهد داشت، آنها را پرداخت کرد. بسیاری از اندیشمندان معتقدند با توجه به اتمام ذمه و اهلیت متوفا پس از مرگ به عنوان طرف دین، این دیون ساقط می‌شوند و به همین دلیل نمائات منفصله ترکه متعلق به وارثان خواهد بود. این پژوهش به روش تحلیلی - توصیفی در راستای بازپژوهی مبانی نظریه سقوط تعهدات و دیون مالی افزون بر ترکه، وضعیت اهلیت و ذمه متوفا پس از مرگ و نیز وضعیت مالکیت نمائات ترکه تا زمان تأدیه دیون را از دیدگاه مذاهب اسلامی بررسی کرده و با تبیین رابطه اهلیت تمتع و ذمه انسان و ارائه ادله دال بر بقای ذمه متوفا و نیز نقد و تحلیل مبانی دیدگاههای مطرح در مسئله، نهایتاً دیون و تعهدات انسان را پس از مرگ همچنان در ذمه متوفا باقی دانسته است؛ طبق این نظر، دیون به ترکه تعلق نمی‌گیرد و در مقدار زاید بر ترکه نیز همواره قابلیت مطالبه دارد؛ بنابراین نمائات منفصله ترکه تا زمان تأدیه دیون، متعلق به خود متوفا خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: دیون، تعهدات مالی، متوفا، ترکه، مذاهب اسلامی.

طرح مسئله

طبق نظر مشهور فقهای اسلامی، هنگامی که شخص فوت می‌کند، دیون و تعهدات مالی او همگی حال شده و از ترکه قابل پرداخت است. تقریباً همه فقها معتقدند که دیون و تعهدات مالی ناشی از ایراد خسارت یا قراردادهای مالی میت، در محدوده ترکه قابل مطالبه است و در زائد بر ترکه ساقط شده و قابلیت مطالبه ندارد. این مطلب با قواعد و اصولی فقهی سازگار نیست؛ چراکه دیون و تعهدات مالی، تنها به دو شکل ساقط می‌شوند: یا با ابراء توسط طلبکاران یا با تأدیه و پرداخت آن توسط مدیون؛ بنابراین صرف نبود مال نمی‌تواند موجب سقوط دین یا تعهدات مالی گردد. نظریه سقوط دیون و تعهدات زائد بر ترکه، برخاسته از پاسخی است که به دو سؤال کلیدی داده شده است:

۱. آیا دیون و تعهدات انسان با مرگ او به ترکه تعلق می‌گیرد؟

۲. آیا نبود مال، باعث سقوط دین می‌گردد یا صرفاً مانع مطالبه دیون و تعهدات خواهد بود؟

اگر بپذیریم که مرگ باعث زوال ذمه و اهلیت انسان برای طرفیت حق و تکلیف نیست، در این صورت با مرگ، دیون به ترکه تعلق نمی‌گیرد و طلبکاران همواره از خود میت طلب کار خواهند بود. همچنین اگر بپذیریم با بقای ذمه و نبود مال، دیون ساقط نمی‌گردد و موقتاً قابلیت مطالبه نخواهد داشت، در این صورت هر زمان نمائات منفصله و منافی از ترکه به دست آید، می‌توان با آن به ایفای تعهدات و دیون میت پرداخت.

تاکنون در اثبات این دو مبنا، پژوهش شایسته‌ای صورت نگرفته است. در این راستا این مقاله با استناد به نظرات فقهای مذاهب خمس در بحث وضعیت ذمه و اهلیت متوفا و تأثیر نبود مال در مطالبه دیون و تعهدات، در صدد است با اثبات تداوم اهلیت متوفا و عدم سقوط دیون و تعهدات به واسطه نبود مال، تبعات فقهی آن را از حیث مالکیت ترکه و نمائات تا زمان تأدیه دیون و تعهدات و نیز قابلیت مطالبه دیون و تعهدات افزون بر ترکه بررسی نماید.

بنابراین سؤال اصلی در این مقاله درباره اسقاط یا عدم اسقاط دیونی است که به علت محدودیت ترکه تأدیه نشده‌اند که در صورت عدم اسقاط، با توجه به اینکه ورثه دیون متوفا را به ارث نمی‌برند، نحوه تأدیه این دیون پاسخ مناسبی می‌طلبد.

دامنه مصادیق ترکه و محدوده آن از حیث نمائات

در کتب لغت، ترکه مأخوذ از «ترک» و جمع آن «ترکات» و به کسر اول و سکون «راء» هم استعمال شده است و مرادف موروث و به معنای «بقیه و آثار باقی‌مانده از شیء» (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ۸/۲۳۶ و ۲۳۷؛ معلوف، ۱۹۹۷م، ۲۰/۱) و نیز «حقوق و اموالی است که شخص به سبب مرگ افراد، مستحق می‌گردد» (معین، ۱۳۷۵ش، ۱/۶۹ و ۱۹۴؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ۱/۳۴۶؛ معجم

الوسیط، ۲۰۰۴م، ۱/۱، ۸۴و۲؛ ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ۴۹). البته برخی از علمای اهل لغت، بین ماترک و موروث تفاوت قائل شده و موروث را «ترکه و دارائی متوفا بعد از کسر واجبات مالی و دیون و ثلث» دانسته‌اند و ترکه را مطلق «شیء متروک» می‌دانند. ابن اثیر می‌نویسد: «التَّرْکَةُ وَ هُوَ الشَّيْءُ الْمَتْرُوكُ» (ابن اثیر، ۱۳۶۴ق، ذیل واژه «ترکه»).

در تأیید این دیدگاه می‌توان گفت هر ماترک و واگذاشته‌ای از طرف متوفا، استحقاق ارث‌بری و انتقال به ورثه را ندارد؛ یا از جهت اینکه متعلق دیون و واجبات مالی متوفا است یا از جهت عدم انطباق با ضابطه در ارث‌بری؛ مثلاً اگر تنها بازمانده متوفا همسر اوست، طبق ضوابط از بخشی از ماترک ارث نمی‌برد یا نشانه، عکس و یادگارهای متوفا که ماترک اوست اما موروث نیست و

در خصوص مصادیق ترکه با توجه به معنایی که برای آن ارائه شد، بسیاری از فقهای اسلامی ترکه را شامل اموال، منافع و حقوق می‌دانند (رک: مغنیه، ۱۳۷۴ش، ۴۹۳/۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰ق، ۱۴۳/۲؛ سنهوری، ۱۹۶۷م، ۹/۱). اموال نیز، اعم از اینکه مال منقول یا غیرمنقول باشد و در زمان حیات شخص در ملکیت او وارد شده یا متوفا تنها سبب تملک را ایجاد کرده باشد و خود مال پس از موت او موجود شود، جزء ترکه محسوب می‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰ق، ۱۴۳/۲).

تقریباً همه فقهای امامیه، حقوق را نیز اعم از مالی و غیرمالی، جزء ترکه می‌دانند؛ مشروط بر اینکه قائم به شخص متوفا باشد (رک: انصاری، ۱۴۲۰ق، ۸/۳؛ اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ۱۶/۱؛ خوبی، ۱۴۱۲ق، ۳۳۲/۲)؛ اما فقهای اهل سنت با توجه به شاخصه مالیت در حقوق که در غالب تعاریف ایشان از حق وجود دارد^۲، علاوه بر شرط پیش‌گفته درخصوص حقوق و منافع، تنها حقوق مالی را جزء ترکه می‌دانند (سنهوری، ۱۹۶۷م، ۹/۱).

درباره منافع، فقهای حنبلی، مالکی و شافعی بر این باورند که منافع همانند اعیان جزء متروکات میت و مال به حساب می‌آید (ابن‌قدامه، ۱۴۱۰ق، ۲۵/۹). فقهای حنفی با توجه به اینکه مصداق مال را در اشیا و اعیان مادی می‌دانند، منافع و حقوق را مطلقاً جزء ترکه محسوب نمی‌کنند و تنها نسبت به حقوق عینی استثنا قائل شده و آن را جزء ترکه دانسته‌اند (زحیلی، ۱۴۰۴ق، ۴۲/۴). فقهای مالکیه در تعیین دامنه مصادیق ترکه، ملاک را قابلیت تجزی می‌دانند و می‌گویند: «هو [ترکه] حق یقبل التجزی یتبث لمستحق بعد موت من کان ذلک له» (ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ۴۹).

۲. سنهوری در تعریف حق می‌گوید: «مصلحة ذات قيمة مالية یحمیها القانون» (سنهوری، ۱۹۶۷م، ۱۹/۱).

البته در خصوص نمائات و منافع اگر منفصل از عین باشند، از جهت احتساب آن به عنوان ترکه، سه دیدگاه وجود دارد:

۱. شافعیه، حنبلیه و گروهی از فقهای امامیه که قائل به مالکیت ورثه بر ترکه به مجرد فوت مورث با وجود تعلق دیون و تعهدات مالی به آن هستند، نمائات و منافع منفصل ترکه را در فاصله مرگ مورث و ادای دیون و حقوق بستانکاران، متعلق حق غرماء نمی‌دانند؛ لذا آن را جزء ترکه محسوب نمی‌کنند (مغنیه، ۱۳۷۴ ش، ۴۹۷/۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ ق، ۴۰۶/۲؛ فاضل هندی، ۱۴۲۳ ق، ۳۹۰/۹). برخی این قول را نظر اکثر فقهای امامیه دانسته‌اند (مغنیه، ۱۳۷۴ ش، ۴۹۷/۲).

۲. آنان که قائل به عدم مالکیت ورثه بر ترکه قبل از پرداخت حقوق و دیون هستند، معتقدند حق غرماء، افزون بر اعیان ترکه به نمائات آن نیز تعلق می‌گیرد و نمائات چه منفصل و چه متصل، به تبعیت اعیان ترکه در حکم مال میّت بوده و متعلق حق غرماء و جزء ترکه محسوب می‌شود (مقدس اردبیلی، بی تا، ۶۴۹؛ فاضل کاظمی، ۱۳۶۵ ش، ۱۷۲/۴ و ۱۷۳).

۳. فقهای حنفی و برخی فقهای امامیه، قائل به عدم مالکیت ورثه در فرض استیجاب دیون هستند که تنها در همین حالت نمائات حاصله از اعیان ترکه را در فاصله بین وفات تا پرداخت دیون، جزء ترکه و متعلق حق بستانکاران می‌دانند؛ بنابراین در صورتی که ترکه زیادتر از دیون باشد، نمائات زائد متعلق به ورثه بوده و نمائاتی که در مقابل دیون است، جزء ترکه محسوب می‌شود. (مغنیه، ۱۳۷۴ ش، ۴۹۷/۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۹ ق، ۸۱۶/۴؛ میرزای قمی، ۱۳۹۶ ق، ۵۹۵/۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸ ق، ۶۱/۱۳) این قول نیز به اکثر فقهای امامیه نسبت داده شده است (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ۱۹۱).

کارکرد مفهوم اعتباری «اهلیت» و «ذمه» در مطالبه و ایفای دیون و تعهدات

۱. مفهوم «اهلیت» و رابطه آن با «ذمه» شخص

برخی واژه اهلیت (الأهلیة) را اسم مصدر دانسته‌اند به معنای سزاواری، شایستگی (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، ۲۹/۱) و برخی آن را مصدر صناعی از واژه «اهل» می‌دانند به معنای داشتن لیاقت و صلاحیت، قابلیت (دهخدا، ۱۳۷۲ ش، ۵۲۹/۸) و در تألیفات فقهی که محل بحث ماست، در تعریف اهلیت آمده است: «صلاحیة الإنسان لوجوب الحقوق المشروعة له و علیه، أو لصدور الفعل منه علی وجه معتبر شرعاً» (بخاری حنفی، ۱۴۱۸ ق، ۲۳۷/۴؛ قلعه جی، ۱۴۰۸ ق، ۹۶). بر اساس این تعریف اهلیت دو بخش است: «اهلیت وجوب» و دارا شدن حق و تکلیف که در خصوص حق با عنوان «اهلیت تمتع» از آن یاد می‌شود و دیگری «اهلیت ادا و استیفا» است که به موجب آن عبادات، عقود و تصرفات شخص، صحیح و در مقابل ارتکاب جنایت بر مال، نفس و یا حیثیت دیگران مسئول و معاقب خواهد بود (زحیلی، ۱۴۱۹ ق، ۱۵۷). فقها گاه اهلیت وجوب را با عنوان

«اهلیت الزام و التزام» (فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ۳۷۹/۱؛ قرافی، بی تا، ۳/۲۳۰؛ بهوتی، بی تا، ۲۸۹/۳) یا اهلیت «ایجاب و استیجاب» (بخاری حنفی، ۱۴۱۸ق، ۴/۲۳۸) نیز نامیده‌اند. اهلیت تمتع نسبت به انواع حقوق و تکالیف با توجه به ادوار مختلف زندگی متفاوت است؛ مثلاً انسان از یک سن خاص حق تمتعات جنسی دارد یا در حوزه تکالیف که مجنون و صبی غیرمتمیز اگرچه نسبت به بسیاری تکالیف، متعلق خطاب نیستند، بنا بر نظر فقهای حنبلیه، مالکیه و شافعیه و بعضی از فقهای امامیه، پرداخت زکات بر آنها واجب است (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۱/۵۹۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۷ق، ۵۲۰) یا در بحث ضمان ناشی از اضرار به غیر که فقها ضمان را متوجه مجنون و صبی دانسته‌اند، نه ولی او (خویی، ۱۹۹۶م، ۲/۱۱۹).

در خصوص رابطه ذمه با «اهلیت وجوب یا اهلیت الزام و التزام» همه مذاهب اهل سنت و بسیاری از فقهای امامیه قائل به ترتب اهلیت وجوب بر وجود ذمه هستند: «إذ یولد الانسان وله ذمة بحکم أنه انسان، و من ثم تثبت له أهلیة الوجوب» (جواهری، ۱۴۱۹ق، ۱/۱۴۱-۱۵۰). نیز رک: بخاری حنفی، ۱۴۱۸ق، ۴/۲۳۸؛ قرافی، بی تا، ۳/۲۳۰؛ دمیاطی شافعی، ۱۴۱۸ق، ۳/۱۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ۱/۳۷۹؛ شهید اول، بی تا، ۲/۱۳۵؛ بدین معنا که همگی، ذمه را یک وصف یا معنای اعتباری شرعی می‌دانند که به واسطه آن شخص قابلیت می‌یابد تا طرف حق و تکلیف قرار گیرد: «ان الذمه وصف الشرعی یصیر به الانسان اهلا لما له و ما علیه» (زرقاء، ۱۴۲۰ق، ۲۱۲) یا «... یصیر به الإنسان أهلاً للوجوب له و للوجوب علیه» (خفیف، ۱۴۲۹ق، ۲۸۵) یا «... یصیر به اهلاً للایجاب و الاستیجاب» (بخاری حنفی، ۱۴۱۸ق، ۴/۲۳۸) یا «... قابل للالتزام و الزام» (فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ۱/۳۷۹؛ شهید اول، بی تا، ۲/۱۳۵)؛ بنابراین «اهلیت وجوب با فرض وجود ذمه تثبیت می‌شود» و ذمه، ظرف یا منشأ اهلیت وجوب است.

در خصوص رابطه ذمه با «اهلیت استیفا یا ادا یا تصرف» بر خلاف اهلیت وجوب، تقریباً تمامی فقهای اسلامی معتقدند که اهلیت تصرف در افراد، ملازمه‌ای با وجود یا عدم ذمه و اهلیت وجوب در ایشان ندارد. همچنان که سفیه در صورت ائتلاف مال غیر و جنایت، ذمه و اهلیت وجوب دارد؛ اما اهلیت تصرف در قالب بیع و ضمان و حواله و مهر ندارد (شهید اول، بی تا، ۲/۱۳۵ و ۱۳۶) یا مفلس محجور که ذمه او نسبت به دیون و تعهدات همچنان ثابت است اما اهلیت تصرف ندارد (قرافی، بی تا، ۳/۲۲۶، ۲۳۰ و ۲۳۱).

در مواردی نیز اهلیت تصرف وجود دارد، اما ذمه و اهلیت ثابت نیست؛ برخی فقها درباره عدم شرطیت بقای ذمه در اهلیت تصرف گفته‌اند: «لا یشرط فی الاهلیة: التذم، فان الوصی، و الوکیل، و الحاکم، و أمینه، لهم الاهلیة، و لا یتعلق بذمهم شیء» (شهید اول، بی تا، ۲/۱۳۶).

در مواردی نیز نه ذمه وجود دارد و نه اهلیت تصرف؛ مانند وضعیت صغیری که ولی او وی را به عقد نکاح درآورده و نه نسبت به نکاح اهلیت تصرف دارد و هم اگر مالی نداشته باشد، نسبت

به مهریه نیز ذمه نخواهد داشت. برخی فقها اهلیت تصرف را یک حکم وضعی یا حکم تکلیفی به معنای اباحه در تصرف دانسته‌اند که اسباب و شروط خود را دارد (همان).

با توجه به آنچه گفته شد، برخلاف عقیده بسیاری از محققان، اهلیت وجوب دایر مدار اهلیت استیفا و مطالبه نخواهد بود و در مورد میت فرض وجود اهلیت تمتع با نبود اهلیت استیفا ممکن است و پایان پذیرفتن اهلیت استیفا به معنای نبود ذمه و اهلیت تمتع نخواهد بود.

۲. تعلق دیون و تعهدات مالی به ذمه متوفا

با توجه به آنچه پیش‌ازین نسبت به رابطه ذمه و اهلیت و عدم ملازمه اهلیت وجوب و استیفا گفته شد، اگر سه مقدمه زیر ثابت باشد، نمی‌توان دیون و تعهدات مالی را متعلق به ترکه دانست. آن سه مقدمه به‌قرار زیر است:

- ۱- اهلیت تمتع با اهلیت استیفا در بقا ملازمه ندارد.
- ۲- اهلیت تمتع (واجبیت افراد نسبت به حق و تکلیف) بعد از مرگ باقی است.
- ۳- ورثه قائم‌مقام متوفا در اهلیت استیفا و ادای تکلیف از جانب متوفا (متوفا به‌عنوان مسئول و مکلف) هستند.

این سه مطلب در ذیل عنوان قبل و ضمن بررسی رابطه ذمه با انواع اهلیت با استناد به کلام خود فقها ثابت شد.

پذیرش این نتیجه به معنای آن است که دیون و تعهدات مالی در ذمه متوفا باقی است و ذمه متوفا تا ادای دیون و تعهدات مشغول خواهد بود و ورثه به‌حکم قائم‌مقامی میت در اهلیت استیفا (و نه قائم‌مقامی در اهلیت وجوب که به‌حکم تداوم ذمه همچنان برای خود متوفا باقی است) موظف است تا هر مالی را که از میت باقی‌مانده به طرفیت از میت صرف ادای دیون و تعهدات او نماید؛ بنابراین آنان که قائل به عدم بقا و سقوط دیون و تعهدات مالی زائد بر ترکه هستند، درواقع فوت را پایان‌بخش هم اهلیت استیفا و هم اهلیت تمتع که همان شخصیت حقوقی متوفا است، می‌دانند و معتقدند با مرگ، اساساً انسان دیگر واجد حق و تکلیف نخواهد بود (اهلیت تمتع ندارد و شایستگی این را ندارد که طرف حق و تکلیف قرار گیرد)؛ زیرا ادای حق و تکلیف توسط انسان مرده ممکن نیست (ابن‌رجب، بی‌تا، ۱۹۳؛ زرقاء، ۱۴۲۰، ق، ۸).

در حاشیه مکاسب در اشاره به زوال نسبت انسان با مافی‌الذمه خود (مافی‌الذمه اعم از حقوق و تکالیف است) بعد از مرگ آمده است: «و بالموت تزول الاضافة، و لایعقل بقاء ما فی الذمه حتی یورث...» (اصفهان، ۱۴۲۵، ق، ۲۳۷/۵). دقیقاً بر همین اساس است که فقهای حنبلی معتقدند دیون میت به مال او تعلق دارد و نه ذمه او (ابن‌رجب، بی‌تا، ۱۹۳؛ زرقاء، ۱۴۲۰، ق، ۸) و قائل به اسقاط دیون او در مقدار زائد بر ترکه می‌باشند؛ یا در بحث حق قصاص که برخی فقهای امامیه و فقهای حنفیه با همین مبنا حق قصاص نفس را متعلق به میت نمی‌دانند و قائل به موروثی بودن آن

نیستند؛ در نتیجه اگر ورثه قصاص را با دیه مصالحه کنند، آن را ملک متوفا نمی‌دانند و جزء ترکه محسوب نمی‌کنند (اصفهانی، ۱۴۲۵ق، ۲۵۲/۵؛ خویی، ۱۳۸۶ش، ۱۳۱/۲؛ بخاری حنفی، ۱۴۱۸ق، ۲۳۵/۳).

گفتنی است که اثبات بقای اهلیت تمتع و عدم تلازم آن با اهلیت استیفای متوفا (به این معنا که اهلیت استیفا با موت از بین می‌رود، اما عدم اهلیت استیفا ملازمه‌ای با وجود یا عدم اهلیت تمتع ندارد) منوط به احراز سه مقدمه است:

- ۱- ملازمه وجودی و ترتب اهلیت تمتع بر ذمه در بقا؛
- ۲- عدم ملازمه وجودی و عدم ترتب اهلیت استیفا بر ذمه در بقا؛
- ۳- تداوم ذمه متوفا بعد از مرگ.

در بحث معناشناسی اهلیت و ارتباط آن با ذمه به دو مقدمه اول پرداخته شد. در ادامه اگر بتوان تداوم ذمه (محل حقوق و دیون و تعهدات) متوفا را بعد از مرگ ثابت کرد، این به معنای تداوم اهلیت تمتع خواهد بود.

در قوانین ایران ذیل ماده ۹۵۶ ق.م (قانون مدنی) قانون‌گذار مرگ را پایان اهلیت افراد به‌عنوان ذی‌حق دانسته و به تبع این قانون، نظر غالب حقوقدانان داخلی نیز عدم بقای ذمه متوفا پس از فوت است تا آنجاکه مثلاً بسیاری از ایشان در بحث ترکیه ترکه، دیون میت را نه به خود میت که به ترکه نسبت داده‌اند و برای ترکه شخصیت حقوقی قائل شده‌اند. (کاتوزیان، ۱۳۷۴ش، ۴۰۰؛ امامی، ۱۳۵۰ش، ۹۰/۳).

این در حالی است که از میان فقهای امامیه تعدادی از ایشان (حائری، ۱۴۰۳ق، ۶۸؛ جواهری، ۱۴۱۹ق، ۱۰۰/۱، ۱۲۷ و ۱۶۰) و از میان فقهای اهل سنت شافعیه (رملی، ۱۳۸۹ق، ۲۳۵/۳؛ زرقاء، ۱۴۲۰ق، ۲۲۹) مالکیه و گروهی از حنابله (زرقاء، ۱۴۲۰ق، ۲۲۹؛ ابن‌قدامة، ۱۳۴۸ق، ۵۰۳/۴) معتقدند که ذمه میت بعد از فوت همچنان پابرجا و مستقل از ذمه ورثه است.

آثار و نتایج پذیرش بقای ذمه در بحث دیون و تعهدات میت این است که اموال میت تا قبل از تصفیه، در حکم دارایی متوفا است و بعد از ادای دیون و اجرای وصیت به ورثه منتقل می‌شود. همچنان که برخی فقها بدان اشاره داشته‌اند: «أن التركة تبقى ملكاً للمیت، و یوفی دینه الثابت فی ذمته بها و إن لم تف ترکته بمقدار دینه بقیت ذمته مشغولة الی أن یتبرع عنه متبرع» (حائری، ۱۴۰۳ق، ۶۸).

به عبارتی با اثبات مالکیت حقیقی و نه حکمی میت، علاوه بر اینکه مال بدون مالک نخواهد بود، طرف دیون نیز خود متوفا است و بدون نیاز به تأسیس یک نهاد جدید و شخصیت قائل شدن برای ترکه، طرف دیون مشخص است؛ بنابراین وجهی برای تبدیل حق دینی به حق عینی و تعلق آن به ترکه نخواهد بود. همچنین در این فرض، نمائات ترکه قبل از تصفیه نیز مطلقاً متعلق به خود

میت است و نه ترکه یا ورثه او. علاوه اینکه هیچ‌گاه دیون افزون بر ترکه ساقط نخواهد شد و همواره قابلیت مطالبه دارند. در نتیجه اگر ترکه رشد داشته باشند یا در آینده مالی از میت به دست آید، می‌توان دیون او را تأدیه کرد.

ادله بقای ذمه متوفا بعد از فوت عبارت‌اند از:

۱- در روایات فراوانی ائمه علیهم‌السلام قائل به بقای ذمه شده و فرد را همچنان نسبت به دیون مکلف دانسته‌اند حتی اگر مالی باقی نگذاشته باشد؛ برای نمونه:

(الف) صحیح صنوان بن یحیی عن ابی الحسن الرضا علیه‌السلام: «فی رجل قُتِلَ و علیه دَین و لم یتَرَک مالا، فأخذ اهله الدیة من قاتله، علیهم أن یقضوا دَینه؟ قال: نعم، قلت: و هو لم یتَرَک شیئا، قال: انما أخذوا الدیة فعلیهم أن یقضوا دَینه: درباره مردی که کشته شد و مالی به‌جا نگذاشت و ولی دم دیه را از قاتل گرفتند سؤال شد که آیا بر ورثه است تا از طریق دیه دیون او را ادا کنند [آیا دیه از ابتدا متعلق به ورثه است یا جزء ترکه و اموال میت محسوب می‌شود و بعد از ادای دیون متعلق به ورثه خواهد بود؟] امام علیه‌السلام فرمودند: بله باید دیون از محل پول دیه پرداخت شود. از امام علیه‌السلام پرسیدم: با وجود آنکه هیچ مالی به‌جا نگذاشته، چنین حکمی ثابت است؟ [یعنی آیا نبود ترکه موجب سقوط دین نخواهد شد؟] و امام علیه‌السلام فرمودند: بله [دین ساقط نمی‌شود] و اگر دیه را اخذ کنند، باید دیون میت را بپردازند» (حرعاملی، ۱۴۰۳، ق، ۱۱۲/۱۳).

(ب) صحیح عبدالله بن سنان عن الإمام الصادق علیه‌السلام: «فی الرجل یموت و علیه دَین فیضمنه ضامن للغرماء؟ فقال: اذا رضی به الغرماء فقد برئت ذمّة المیت: درباره مردی که مرد و دینی بر ذمه داشت و ضامنی دین او را ضمانت کرد [چه می‌فرمایید؟] امام علیه‌السلام فرمود: اگر طلبکاران رضایت دهند، ذمه میت بری می‌شود» (همان، ۴۷۷/۱۳). به عبارتی امام علیه‌السلام برای میت نیز قائل به وجود و بقای ذمه هستند.

در کتب فقه‌های اهل سنت نیز معمولاً به روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استناد می‌شود که می‌فرمایند: «المیت مرتهن بدینه حتی یقضی عنه: میت تا زمانی که دین خود را پرداخت نکند، همچنان در گرو آن دین باقی است» (ر.ک: ابن‌قدامة، ۱۳۴۸، ق، ۵۰۳/۴؛ زرقاء، ۱۴۲۰، ق، ۲۲۸)؛ و این عبارت مطلق است و آن را مقید به وجود مال برای میت نکرده‌اند که این به معنای آن است که دین بر ذمه متوفا است و به اموال او تعلق ندارد تا با نبود مال قائل به سقوط دین باشیم؛ علاوه اینکه در روایت خود میت را در گرو دیون دانسته‌اند و نه اموال او را.

این روایت با عبارات مشابه در کتب حدیث امامیه نیز وجود دارد: «نفس المؤمن معلقه بدینه حتی یقضی عنه» یا «لا تزال نفس المؤمن معلقه ما کان علیه دَین» (حرعاملی، ۱۴۰۳، ق، ۷۶/۱۳).

۲- قاعده فقهی «ان حرمة الميت كحرمة الحي»؛ این قاعده هم در کتب اهل سنت و هم امامیه آمده است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۲۴/۱۳؛ سالمی، بی تا، ۱۰۵/۱۳). فقهای امامیه آن را مستفاد از احادیث معصومین می‌دانند و اهل سنت نیز اصل این قاعده را دو روایت از پیامبر دانسته‌اند:

(الف) روایت «حرمة أمواتنا كحرمة أحيائنا»

(ب) روایت مرفوعی از عایشه و ام سلمه: «كسر عظام الميت ككسر عظام الحي» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق، ۵۸/۶؛ مالک، ۱۴۰۶ق، ۲۳۸/۱).

بر اساس این قاعده هرگونه بی‌حرمتی نسبت به میت اعم از مثله کردن، نبش قبر، انجام عمل منافی عفت با بدن میت (اعم از زنا و لواط) و... دارای مجازات است که این بدین معناست که با مرگ، وصف انسانی انسان زایل نمی‌شود و انسان مرده نیز ذی‌حق محسوب شود.

۳- صحت ابراء ذمه میت و ضمانت برای دیون بعد از فوت؛ بنا بر نظر فقهای امامیه (نجفی، ۱۳۷۳ش، ۱۶۵/۸۲) و گروهی از فقهای حنفیه (بلخی، ۱۴۰۰ق، ۲۶۳/۳) ابراء ذمه میت صحیح است و روایات بسیاری بر درستی آن دلالت دارد. صحت ضمانت برای دیون میت نیز مورد اتفاق فقهای اسلامی است (نجفی، ۱۳۷۳ش، ۱۲۶/۲۶ و ۱۴۳؛ ابن حزم، ۱۴۰۸ق، ۱۱۳/۸)؛ فقها این ضمان را حتی اگر میت مالی برجا نگذاشته باشد، صحیح دانسته‌اند.

از میان اهل سنت تنها ابوحنیفه قائل به شرط وجود ترکه برای میت شده است و ضمان میت را موجب سقوط دین نمی‌داند: «لایجیز ضمان دین علی الميت الا بان یترک وفاء» (همان، ۱۱۲/۸)؛ که این قول ابوحنیفه با نظر به صحت ضمان برای مفلس و محجور قابل نقض است.

با توجه به مجموع آنچه گفته شد به نظر می‌رسد، ماده ۹۵۶ ق.م که مرگ را پایان اهلیت برای دارا بودن حق می‌داند، قابل بازنگری است و باید موضوع آن را محدود به حق استیفا و حق اجرا حق دانست.

عدم کفایت ترکه و تأثیر آن در امکان مطالبه دیون و تعهدات

با نظر به عدم ملازمه اهلیت تمتع و استیفا در بقا و نیز عدم زوال ذمه و اهلیت تمتع با مرگ، دیون بعد از مرگ نیز در ذمه خود متوفا باقی است تا زمانی که توسط ورثه به قائم‌مقامی از متوفا از اموال میت پرداخت شود یا بستانکاران، ذمه متوفا را ابراء کنند.

حال اگر ترکه وافی به ادای دیون نباشد، در این حالت وضعیت میت مانند شخص معسر خواهد بود؛ یعنی شخص به واسطه وجود مانع (اعم از مرگ، اعسار و افلاس و...) اهلیت ادا ندارد اما همچنان نسبت به پرداخت دین اهلیت وجود دارد؛ در بحث اعسار با رفع افلاس و اعسار، فرد ملزم به پرداخت دین سابق می‌شود و این‌گونه نیست که بروز حالت افلاس باعث سقوط ذمه

شخص و از بین رفتن اهلیت و جوب نسبت به پرداخت دین باشد؛ زیرا اگر این گونه بود، حکم فقها به وجوب پرداخت بدهی بعد از رفع اعسار به معنای یک الزام جدید است و نیاز به دلیل دارد. رویکرد مواد قانونی نیز همسو با همین حکم فقهاست؛ در ماده ۳۴ قانون اعسار (مصوب ۱۳۱۳) آمده است: «در هر موقع که معسر به تأدیه تمام یا قسمتی از بدهی خود متمکن گردد، ملزم به تأدیه آن است...» همچنین در سایر مواد قانونی از جمله ماده ۷۰۶ و ۵۱۱ ق.آ.د.م و ماده ۳۰ قانون اعسار و... .

لازم به ذکر است که عدم اهلیت ادا در مدیون به علت بروز حالت اعسار، در نصوص شرعی نیز ثابت شده است؛ از جمله در آیه ۲۸۰ بقره: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»؛ «اگر مدیون دچار تنگدستی شد به او مهلت دهید» و روایات متعددی مانند «...لا يحل لك أن تعسره إذا علمت أنه معسر...» (حرعاملی، ۱۴۰۳ق، ۱۸/ باب ۲۵ از ابواب الدین، ح ۱ و ۲). و از همین رو است که فقها مطالبه دائن را در این شرایط حرام دانسته‌اند: «كما لا يجب على المعسر الاداء يحرم على الدائن اعساره بالمطالبة والاقضاء، بل يجب أن ينظره الى اليسار» (خمينی، بی تا، ۶۵۱/۱؛ خوبی، ۱۳۸۶ش، ۱۹۱/۲) که در عبارت ایشان عدم وجوب به معنای رفع وجوب فعلی و تکلیف مؤجل است و نه سقوط «ذمه» و تکلیف اقتضایی به پرداخت دین و از بین رفتن اهلیت وجوب در این خصوص؛ بنابراین دیون متوفاه نه بر عهده و رقبه او است و نه به عین اموال او تعلق دارد؛ همچنان که در کلام قطب راوندی این مطلب به زیبایی بیان شده است: «اگر دین در رقبه و عهده^۳ مدیون باشد، با مرگ وی وجوب آن از بین می‌رود و اگر در عین مال وی باشد، با از بین رفتن مال، وجوب آن از بین می‌رود؛ بنابراین صحیح این است که دین در ذمه وی قرار دارد».

البته این سخن فقها درست است که انسان مرده به علت نداشتن اهلیت ادا و آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶) ملزم به دیون و تکالیف جدید نخواهد شد؛ اما مالکیت انسان نسبت اعمال سابق خود با فرض بقای ذمه، مولد بقای اهلیت الزام و التزام نسبت به خود و اعمال سابق خود خواهد بود: «لا ينقطع عمل ابن آدم منها بعد موته» (نجفی، ۱۳۷۳ش، ۳۵۸/۲۲). البته با تتبع در کتب فقهی در خصوص فرض حقوق جدید برای میت (و نه دیون و تکالیف) می‌توان گفت اگر

۳. برخی فقها و محققین بین ذمه و عهده تفاوت قائل شده‌اند و معتقدند که «عهده» ظرف تکالیف است و «ذمه» ظرف حقوق مالی و اموال کلی است. بر این مبنا اهلیت التزام متوجه عهده افراد خواهد بود و نه ذمه ایشان؛ برای مثال مرحوم نائینی ذمه را ظرف اعیان و اموال کلی و عهده ظرف اموال خارجی می‌داند؛ مثلاً در عین معصوب، در صورت تلف، مثل یا قیمت آن در ذمه غاصب است؛ اما شهید صدر معتقد است که تعبیر مرحوم نائینی دقیق نیست و عهده ظرف تکالیف است و نه صرف اموال خارجی؛ لذا در مورد غاصب نیز اگرچه بعد از تلف، مثل یا قیمت در ذمه اوست؛ اما در همان حال همچنان وجوب تکلیفی پرداخت مثل یا قیمت آن مال به عهده غاصب خواهد بود (رک: نجفی خوانساری، ۱۴۱۸ق، ۱۴۱/۱ و ۱۴۵؛ آملی، بی تا، ۳۵۲/۱؛ حائری، ۱۴۰۳ق، ۴۵).

بتوان اهلیت استیفای آن را به دیگری واگذار کرد، فرض این حقوق نیز برای میت بلامانع است و می‌توان میت را طرف حق (ذی‌حق) دانست؛ همچنان که در کتب فقهی در باب تجاوز به حقوق میت و متعاقباً ایجاد حق مطالبه در صورت جنایت بر جسم او یا قذف و توهین نسبت به میت یا انجام اعمال منافی عفت (زنا و لواط با میت) یا سرقت از میت و... احکامی جهت تبیین سازوکار مطالبه آنها بیان شده است.

نحوه تأدیه دیونی که ترکه وافی به آن نیست

به نظر می‌رسد یکی از راه‌لهای قابل ارائه، اثبات مالکیت متوفا و به تبع آن مالکیت او نسبت به نمائات ترکه قبل از ادای دیون و تعهدات است؛ یعنی تا زمان تصفیه ترکه و تأدیه تمام دیون، هر آنچه از قبل ترکه به‌عنوان نمائات به دست خواهد آمد، ملک متوفا محسوب شود و در نتیجه بتوان دیون او را از آن تأدیه نمود. لازم است ذکر شود که فقها و حقوقدانان در مالکیت ترکه بعد از فوت مورث و قبل از تصفیه ترکه دو دیدگاه کلی مطرح کرده‌اند:

الف) نظریه مالکیت غیرمستقر ورثه؛ مبنای این نظر پذیرش مرگ به‌عنوان پایان ذمه و اهلیت متوفا است؛ لذا دیون را متعلق به ترکه می‌دانند و نه ذمه؛ و ترکه را دارای شخصیت حقوقی دانسته‌اند و آن را یا ملک وارث و وثیقه طلبکاران می‌دانند (حسینی عاملی، بی‌تا، ۹۱/۸؛ امامی، ۱۳۵۰ش، ۱۹۰/۳) یا قائل به شرکت اجباری هستند که با استقرار مالکیت منحل می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۴ش، ۴۰۰) یا اینکه وارث را در حکم مالک محجور می‌دانند. شافعی و حنابله و برخی امامیه همین قول اخیر را برگزیده و کل ترکه را قبل از پرداخت دیون و حقوق، متعلق به ورثه می‌دانند؛ اما تا قبل از ادای دیون، ورثه حق تصرف ندارد (مغنیه، ۱۳۷۴ش، ۴۹۶/۲؛ طوسی، ۱۳۵۱ش، ۱۴۴/۲؛ نجفی، ۱۳۷۳ش، ۸۵ و ۸۴/۲۶؛ فاضل هندی، ۱۴۲۳ق، ۳۹۰/۹). فقهای حنفیه، مالکیت ورثه را تنها در بخشی که دیون میت به آن تعلق نگرفته می‌پذیرند (مغنیه، ۱۳۷۴ش، ۴۹۶/۲). قانون مدنی نیز همسو با این نظر در ماده ۸۶۸ قائل به مالکیت متزلزل ورثه تا قبل از ادای حقوق و دیون است.

ب) نظریه مالکیت میت (مورث)؛ مبنای این نظریه آن است که پایان ذمه و اهلیت متوفا نسبت به ترکه، منوط به قبول یا رد ترکه توسط وارثان است و در صورت قبول ترکه، قائل به اتحاد ذمه ورثه و مورث بوده و از این رو در مواردی که خود ورثه، طلبکار از مورث یا بدهکار به او باشد، قائل به مالکیت مافی‌الذمه ورثه (قبل از تصفیه ترکه) هستند (امامی، ۱۳۵۰ش، ۳۴۸/۱؛ شهیدی، ۱۳۹۰ش، ۱۹۴)؛ زیرا با انتقال ترکه به وارث، اجتماع وصف دائن و مدیون در شخص وارث محقق است؛ لذا وارث برای برداشت طلب خود یا وصول طلب خود، حق رجوع به ترکه را نخواهد داشت.

البته برخی معتقدند که استثنائاً قبول ترکه توسط وارث طلبکار منجر به اتحاد ذمه و در نتیجه مالکیت مافی الذمه نمی‌شود و مانند نظریه قبل در این موارد برای ترکه شخصیت حقوقی قائل شده‌اند تا وارث از ترکه! طلبکار شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۴ ش، ۴۰۰) در این نظریه برای توجیه عدم مسئولیت ورثه نسبت به دیون یا قائل به اسقاط کلی دین شده‌اند یا سکوت نموده‌اند.

در نقد و بررسی این دو نظریه چند نکته قابل ذکر است:

در مقام نقد و تحلیل نظریه اول می‌توان گفت وجود شخصیت حقوقی برای ترکه - بدون در نظر گرفتن تداوم اهلیت متوفا به‌عنوان مدیون - محل مناقشه است و با قانون مدنی و فقه اسلامی سازگار نیست و با دقت در موارد ۸۶۸ تا ۸۷۴ قانون مدنی و موارد ۲۳۵ تا ۲۴۲ و تا آخر مبحث چهارم قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ نیز این برداشت تقویت می‌شود؛ قانون‌گذار ذیل ماده ۸۶۷ موت مورث را سبب ارث‌بری و انتقال قهری دارایی به ورثه دانسته و اگرچه در ماده ۸۶۸ قائل به مالکیت غیرمستقر و متزلزل ورثه است، اما در خصوص محدوده حقوق و دیون قابل مطالبه اگر بیش از ترکه باشد، سکوت کرده و سخنی از شخصیت حقوقی ترکه نیز به میان نیامده است و این به معنای آن است که مقنن، اراده‌ای برای جعل شخصیت حقوقی برای ترکه نداشته است؛ منع تصرف وارث در ترکه یک منع قانونی و در راستای حفظ منافع بستانکاران است نه ایجاد یک نهاد حقوقی جدید. به عبارتی، اصل آن است که به محض فوت، ارث محقق شود و ارث از اسباب تملیک قهری است؛ ولی اگر میت همچنان مدیون باشد، تا زمان تأدیه دیون، مالکیت مال منتقل نخواهد شد و بسیاری از فقها و محققان نیز ترکه را تا زمان تأدیه دیون در حکم اموال متعلق به میت می‌دانند و قائل به مالکیت حکمی میت هستند (مقدس اردبیلی، بی تا، ۶۴۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۹ ق، ۱۰/۵؛ ابن‌ادریس حلی، ۴۱۰ ق، ۴۷/۲؛ شهیدی، ۱۳۹۰ ش، ۱۹۴) که با اثبات تداوم ذمه و به تبع وجود اهلیت تمتع می‌توان قول به مالکیت حقیقی میت را قابل دفاع دانست.

همچنین پذیرش ماهیت ترکه به‌عنوان ملک وارث و وثیقه برای دیون، دارای اشکال است؛ چراکه از بین رفتن وثیقه یا عدم کفایت آن، مسقط اصل دین نیست و بر این اساس اگر ترکه در مالکیت وارث داخل می‌شد، بنابر اصل وحدت دارایی، طلبکاران می‌توانستند از همه مال وارث طلب خود را اخذ کنند؛ درحالی‌که این‌گونه نیست. نهایتاً در نظریه اول، پذیرش شرکت اجباری در ترکه با قوانین شرکت و نحوه مالکیت شرکا - تقدم رتبی سایرین بر وراث - منافات دارد؛ علاوه اینکه با تداوم ذمه و اهلیت متوفا، وجهی برای مالکیت غیرمستقر ورثه نخواهد بود.

در نقد و تحلیل نظریه دوم نیز می‌توان گفت اگر مطابق این نظریه بپذیریم که قبول ترکه منجر به اتحاد ذمه وارث و مورث است، در این حالت منطقی‌اً همان‌گونه که برخی حقوقدانان گفته‌اند نباید بین مواردی که وارث بدهکار است یا بستانکار است، تفاوتی وجود داشته باشد (صفایی،

۱۳۸۲ش، ۲۷۰)؛ حال آنکه قائلین به این نظریه در این موارد قائل به تفصیل هستند (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۴ش، ۳۹۸). علاوه اینکه به نظر می‌رسد اثر قبول ترکه اتحاد ذمه نیست؛ بلکه حداکثر به معنای قبول مسئولیت و قائم‌مقامی در پرداخت و ایفای دیون متعلق به متوفا از اموال متوفا است. همچنان که در صدر ماده ۲۴۸ قانون امور حسبی آمده است: «در صورتی که ورثه ترکه را قبول نمایند، هر یک مسئول ادای تمام دیون به نسبت سهم خود خواهند بود...» و این به معنای انتقال ذمه در دیون نیست. در غیر این صورت ذیل این ماده با صدر آن تعارض دارد؛ زیرا در ذیل همین ماده آمده است: «... مگر این که ثابت کنند دیون مزید بر ترکه بوده یا ثابت کنند که پس از فوت متوفا، ترکه بدون تقصیر آنها تلف شده و باقی مانده ترکه برای پرداخت دیون کافی نیست که در این صورت نسبت به زائد از ترکه مسئول نخواهند بود». به علاوه اینکه در ماده ۳۰۰ ق.م. شرط حصول مالکیت مافی‌الذمه را «مالکیت» می‌داند و ظاهر لفظ مالکیت منصرف از مالکیت متزلزل است و در عرف و حقوق، مالکیت متزلزل را مالکیت نمی‌گویند

همچنین به تصریح و ظهور روایات عدیده، مالکیت ورثه بعد از وصیت و دین است؛ از جمله روایت عباد بن صهیب عن ابی عبدالله علیه السلام درباره بدهی میت از مال ذکات فرمود: «جائز یخرج ذلک من جمیع المال. إنما هو بمنزلة دین لو کان علیه لیس للورثة شیء حتی یؤدوا ما أوصی به من الزکاة» (حرعاملی، ۱۴۰۳ق، ۶/باب ۲۱ از ابواب مستحقین زکاة، ح ۱).

در فقه عامه نیز دین وارث به صورت ایفایی ادا می‌شود نه حصول مالکیت مافی‌الذمه (سنهوری، ۱۹۹۸م، ۳/۹۴۵)؛ لذا در فرضی که وارث، مدیون میت است، مالکیت مافی‌الذمه رخ می‌دهد و زمانی که وارث از میت طلبکار است، رویه قضائی و آراء صادره همگی پذیرفته‌اند که از نظر فقه عامه ابتدا دیون استیفا می‌گردد و سپس تعلق مالکیت به ترکه متصل می‌گردد و قبل از آن، ترکه منفصل از دارایی دائن وارث است (ر.ک: همان، ۱/۹۴۷).

در عرف نیز اگر وارثی از میت طلبکار باشد، اخذ دین از اموال متوفا مذموم نیست و عرف فرقی بین طلبکار وارث و غیروارث نمی‌گذارد؛ مخصوصاً جایی که ترکه برای دیون هم کافی نیست و به وارث عملاً چیزی نمی‌رسد.

بنابراین با توجه به مناقشات وارده بر هر دو نظریه نمی‌توان:

۱. فوت میت را منجر به زوال اهلیت و انتقال مالکیت دانست.

۲. قبول ورثه را عامل اتحاد ذمه در دیون تلقی کرد. اگرچه زمانی که ورثه مسئول تصفیه ترکه باشد، به مقدار بدهی او به میت، از سهم الارث کاسته می‌شود و این تهاوتر جزئی است و نه نتیجه انتقال ذمه میت؛ در صورت طلب نیز وارث باید جدای از سهم الارث طلب را دریافت نماید.

نتیجه

با توجه ادله ارائه شده در تداوم ذمه پس از مرگ و همچنین ترتیب اهلیت تمتع بر وجود ذمه و عدم ملازمه اهلیت تمتع با اهلیت استیفا در بقا، می توان قائل به تداوم ذمه و اهلیت تمتع متوفا پس از مرگ بود؛ بنابراین وجهی برای تعلق دیون به ترکه باقی نمی ماند و دیون تا زمان تأدیه یا ابراء در ذمه متوفا باقی است و در زمانی که ترکه وافی به ادای دیون نباشد، وضعیت میت در حکم انسان معسری است که موقتاً وجوب تکلیفی برای ادای دین ندارد؛ اما هر زمان ترکه نمائات و منافع و عایدات منفصله ای داشت، ورثه به عنوان قائم مقام متوفا، ملزم به ادای دیون او از این نمائات هستند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آملی، محمدتقی، کتاب الصلاة (تقریرات میرزا محمدحسین نائینی)، تهران، مکتبه البوذرجمهری، بی تا.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحدیث والأثر، قم، سماعیان، ۱۳۶۴ق.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن حزم، علی بن احمد، المحلی، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
- ابن رجب سلامی، عبدالرحمن بن احمد، القواعد، بیروت، دارالکتب العلمية، بی تا.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الشرح الكبير، بیروت، دارالکتب العربي، ۱۳۴۸ق.
- همو، المعنی، قاهره، دارالهجرة، ۱۴۱۰ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربي، ۱۴۰۸ق.
- ابوجیب، سعدی، القاموس الفقهي لغة واصطلاحاً، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- اصفهانی، محمدحسین، حاشیة المکاسب، قم، پایه دانش، ۱۴۲۵ق.
- همو، حاشیة المکاسب، قم، جامعه المصطفی لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.
- امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۵۰ش.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین، الوصایا و الموارث، قم، المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأنصاري، ۱۴۱۵ق.
- همو، کتاب المکاسب، قم، المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأنصاري، ۱۴۲۰ق.
- بخاری حنفي، عبدالعزيز بن احمد، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
- بلخی، حسن بن منصور، الفتاوی العالمکیریه فی مذهب ابی حنیفه، بیروت، داراحیاء التراث العربي، ۱۴۰۰ق.
- بهوتی، منصور بن یونس، شرح منتهی الإرادات، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی مذاهب الاربعة، بیروت، دارالتقلین، ۱۴۱۹ق.
- جواهری، حسن، بحوث فی الفقه المعاصر، بیروت، دارالذخائر، ۱۴۱۹ق.
- حائری، سیدکاظم، فقه العقود، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- حسینی عاملی، سیدمحمدجواد، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- خفیف، علی، *أحكام المعاملات الشرعية*، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۴۲۹ق.
- خمینی، سیدروح الله، *تحریر الوسیله*، قم، دارالعلم، بی تا.
- خویی، سیدابوالقاسم، *المسائل الشرعية*، بیروت، مؤسسة المنار، ۱۹۹۶م.
- همو، مبانى *تكملة المنهاج*، قم، مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۳۸۶ش.
- همو، مصباح *الفقاهة*، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ق.
- دمیاطی شافعی، عثمان بن محمد، *إعانة الطالبین علی حل ألقاظ فتح المعین*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش.
- رملی، احمد بن حمزه، *حاشیة الرملى علی شرح التحریر*، قاهره، المكتبة الازهریة، ۱۳۸۹ق.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی وادلته*، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
- همو، *الوجیز فی اصول الفقه*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ق.
- زرقاء، مصطفی، *المدخل إلى نظریة الالتزام العامة فی الفقه الإسلامی*، دمشق، دارالقلم، ۱۴۲۰ق.
- سالمی، عبدالله، *معارض الآمال علی مدارج الكمال*، عمان، وزارة التراث القومي و الثقافة، بی تا.
- سنهوری، عبدالرزاق، *الوسیط فی شرح القانون المدنی*، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقیة، ۱۹۹۸م.
- همو، *مصادر الحق فی الفقه الإسلامی*، بیروت، الدراسات الاسلامیة، ۱۹۶۷م.
- شهید اول، محمد بن مکی، *التواعد و الفوائد*، قم، منشورات المفید، بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۸ق.
- شهیدی، مهدی، *حقوق مدنی (سقوط تعهدات)*، تهران، مجد، ۱۳۹۰ش.
- صفایی، سیدحسین، *دوره مقدماتی حقوق مدنی: اشخاص و اموال*، تهران، میزان، ۱۳۸۲ش.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، *حاشیة المكاسب*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۲۰ق.
- طباطبایی، سیدعلی بن محمدعلی، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الامامیة*، قم، المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۵۱ش.
- فاضل کاظمی، جواد، *مسالك الافهام الی آیات الأحكام*، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۵ش.
- فاضل مقداد (سیوری حلی)، مقداد بن عبدالله، *نضد القواعد الفقہیة علی مذهب الامامیة*، قم، مكتبة آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.

- فاضل هندی، محمد بن حسن، *كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق.
- فراهیدی، خلیل، *العین*، قم، اسوه، ۱۴۱۴ق.
- قرافی، احمد بن ادریس، *الفروق*، بیروت، عالم الکتب، بی تا.
- قلعه جی، محمد رواس، *معجم لغة الفقهاء*، بیروت، دارالفنایس، ۱۴۰۸ق.
- کاتوزیان، ناصر، *نظریه عمومی تعهدات*، تهران، یلدا، ۱۳۷۴ش.
- مالک بن انس، *الموطأ*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *المعتبر فی شرح المختصر*، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۷ق.
- همو، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ق.
- *معجم الوسیط*، مجمع اللغة العربیة، قاهره، مکتبه الشروق الدولیة، ۲۰۰۴م.
- معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة و الأعلام*، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۷م.
- معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ش.
- مغنیه، محمدجواد، *الفتحه علی المذاهب الخمسة*، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۳۷۴ش.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی احکام القرآن*، تهران، المکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، بی تا.
- همو، *مجمع الفائدة و البرهان*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، *جامع الشتات*، تهران، شرکة الرضوان، ۱۳۹۶ق.
- نجفی خوانساری، موسی بن محمد، *منیة الطالب فی شرح المکاسب (تقریرات آیه الله نائینی)*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳ش.